



LIDA Stories

lidastories.net

آماني به ناروي / Coming to Norway

Aamiina

Julie Cornelia van Walsum

Shir Ahmad Laiwal (prs)



This work is licensed under a Creative Commons Attribution 4.0 International License.
<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0>

آماني به ناروي

Coming to Norway



Aamiina

Julie Cornelia van Walsum

Shir Ahmad Laiwal

5

English / English (prs)



من و دو برادرم در ده دسامبر 2016 به نروژ آمدیم. ما لباس های گرم پوشیده بودیم چرا که ما فکر می کردیم که آب و هوا در نروژ معتدل باشد به مثل که در سومالی بود. اما وقتی که ما به میدان هوایی رسیدیم، برف می بارید. ما را یخ گرفته بود و هوا سرد بود. اگر چه ما چند بسته را آورده بودیم، مگر در آن تنها لباس های گرمی بودند.

...

My two brothers and I came to Norway in December 2016. We wore summer clothes because we thought it would be as warm in Norway as it was in Somalia. However, when we arrived at the airport, it was snowing. We were cold and the weather was chilly. Although we had brought a few suitcases, they only had summer clothes in them.

Even though it was cold, I was very happy when we came to Norway. I would finally meet my mum again, whom I had not seen for six years. My mum and two of her friends met us. When we saw her, we wept with joy. We drove to the small town where Mum lives.

...

دردم زباني ميگفت.

اگر چه سرد بود، من بسيار خوش بدم که وقتي به نروژ آمدم. من در آنجا با مادرم و دو نفر از دوستان مادرم که من را شش سال پيش ندیده بودم، ملاقات کردم. ما با هم گریه کردیم و بسيار خوش بدم. ما به آن شهر کوچک که مادرم در آنجا زياده کوربه ميگفت، رانديم. ما مادرم و دو نفر از دوستان مادرم را در آنجا ملاقات کردیم. ما شش سال پيش مادرم را ندیده بودیم. ما بسيار خوش بدم که وقتي به نروژ آمدم.





روز های اول در قریه هدرم بسیره آشد بودند. آنچه سردی و برف بیری زید بود و چیز برای سیل کردن نبود. تهم کوچه ه خلی بودند. چند مردم که آنچه دیدم آنچه خود را از ه دور می گرفتند و دوستانه نبودند. در سوهدلی مردم هر چی می بودند، به این دلیل هر چیز اینجند بلد معلوم می شد. هدرم و دوستانش ه را تحفه دادند، و بعد از آن آنچه ه را برای خریدن لیس هی گرم به بازار بردند.

...

The first days in Mum's town were very strange. It was cold and snowy and there was not much to see. The streets were completely empty. The few people I met seemed cold and unfriendly. In Somalia there were people everywhere, so everything felt unfamiliar here. My mum and her friends gave us some presents, and then she took us to buy winter clothes.



اگر من در سوهدلی می هندم، من فکر می کنم که من ه به حل هدر می بودم. تئید ه به حل کوکن می داشتم. اگر من در سوهدلی می بودم، من این فرصت ه را نخواهیم داشت که من فعل دارم. من خود را خوشبخت احساس می کنم که در هروی زندگی می کنم.

...

If I had stayed in Somalia, I think I would have been a mother by now. Perhaps I would already have many children. If I had been in Somalia, I would not have had the same opportunities as I have had now. I feel lucky to live in Norway.



بعد از مکتب من به کورس میروم که به توسط رضاگران به پیش
برده میشود چی که همراه من در نوشتن کار خانگی ام کمک میشود.
من همچنین یک کورس لابس دوزی هم سهم گرفتم

...

After school I go to a centre run by volunteers
where I get help with my homework. I have also
joined a sewing course at the centre.



در سوئد من هیچ مکتب نه رفتیم و هیچ کورس بدون قرانکریم
نخواندیم. من نمی توانستم که چطور بخوانم و بنویسم. خلا من
می توانم به هر دو زبانه سوئدی و نروژی، و به مضمین دیگر
بنویسم. بدون علم من فکر می کردم که من هیچ کسی نیستم. خلا
من خود را آگاه و خوش احساس می کنم

...

In Somalia I never went to school or did any
courses except Quran school. I did not know
how to read or write. Now I have learned how to
write in both Somali and Norwegian, and many
other subjects. Without education I felt I was
nobody. Now I feel knowledgeable and happy.